

زبان و فرهنگ ماجپان

slâ = خواندن جهت تناول غذا

sfidini = سفیده تخم مرغ

ش

šâl = شغال

šâl-â bôn = کنایه از کسیکه باران

سر و صورت و لباسش را خیس کرده باشد

šâb = در موقع بیوست تکه صابونی را

از راه مخرج وارد شکم آدمی میکنند

تاریف بیوست شود، این عمل را «شاب»

گویند .

šâxâl = شاخه‌های درختی را ببرند

و فقط در بالای آن شاخه‌های را بگذارند

که آنرا شاخال گویند

šâx zân = ناروزدن

šâl tasbi = گیاهی است وحشی

دانه‌های سیاه و خاکستری شبیه به دانه‌های

سبجه سیاه دارد

šâl tus = قارچی است که هر گاه

بقسمت بالای آن که شبیه بچتر است

فنار وارد بیاید بادی از آن خارج میشود-

خوراکی نیست

šâl dum = گیاهی است خوشه‌دار و

خوشه‌های آن شبیه بخوشه ارزن است و

soni = زندگی

sök = آلتی است آهنی نوکش تیز است

و شکافی دارد آنرا بکیسه برنج و غیره

فرو میکنند و نمونه‌ای از آن را

بر میدارند، آن نمونه را masura یا

mastura نامند .

sök zân = نمونه برداشتن- و کنایه

از نمونه برداشتن از هر چیز ، بطوریکه

صاحبش راضی نباشد .

sö kaš = درخت راستیکه در چهار

کنج بام خانه جهت اینکه سایر چوبهارا

بر روی آن میخ کنند، کار گذارند

sbəj = شیش، حشره‌های موزی- صفت

افراد سمج «در لغت فارس اسدی ص ۲۵۵

واژه سبش آمده است» بهمین معنی

sbəjka = شیشک مرغ

sbili = نوعی ماهی که در بدنش پرها

زیادی است و گوشتش حرام است و بنام

silurus glanis biné معروف

است این ماهی را بفرانسه «le silure»

و بروسی «som» میخوانند (رک: فرهنگ-

گیلکی. ستوده)

sparz = طحال- سپرز

همسایه‌ها بخانه داماد میفرستند ؛
 «قس: شتی دربرهان ذیل همین‌ماده»
 šarəm = اسم درختی است برگهای آنرا =
 بمصرف تغذیه گاو و گوسفند می‌رسانند
 اطراف برگهایش مضرس است این درخت
 بنام علمی *carpinus betulus* خوانده
 میشود بزبان فرانسه آنرا *charme*
 نامند .

(رك: فرهنگ گیلکی. ستوده)

šarb = اسم صوت- صدای سیلی

šar šar-e mujon = کسبیکه
 دنبال بر پا کردن فتنه می‌گردد

šarf = شال گردن از هر نوع که باشد =

ترکیدن دست و پا بر اثر =
 šarŷâ = کار کردن و نیز ترکیدن لبها در موقع
 سرما و نیز زمانی که خواسته باشند مقدار
 ترکیدن را برسانند این کلمه را گویند؛
 «câr šarŷâ» هم گویند

«قس: شغه دربرهان»

šafa = شبه سنگ سیاه تراشیده که =
 بگردن می‌آویزند- وبمعنی مطلق سیاه
 هم اطلاق شود .

šaft = دلنک- سبکسر- خیره‌سر و نیز =
 کسبیکه کارهای دیوانگان از او سر بزند
 «قس: شفت دربرهان ذیل همین‌ماده»

šaq = راست- خم نشدنی و بهوای بسیار =
 سرد هم گفته میشود

šak-θ ši = نم باران- باران ریز =

šaləngi = پا کوفتن و قیل و قال نمودن =
 «قس: شلنگ در برهان»

šalid = دور کپسه‌ای را باریسمانی =
 می‌پیچند تا محکم شود این پیچیدن دور

حیوانات از آن تغذیه میکنند

بیجه‌های لجوج و بی‌تر بیت =
 šâ dōna = گفته میشود (در مورد تمسخر)

šabaq zān = انعکاس نور داشتن-
 نورانی بودن

šab pâ = کسبیکه او را جهت حفاظت =
 مزرعه از حیوانات وحشی در شب اجیر
 کنند

šab pâi = محافظت در مزرعه از
 حیوانات وحشی

šab cra = غذا یا آجیلی که بعد از
 شام می‌خورند

«رك: برهان ذیل: شب‌چره»

šab külü = از انواع ماعیهای کوچک =
 و بی‌اندازه شکیل است- نام علمی آن

chalcalburnus

chalcaides guldenstädt

šâmâyâ = است این ماهی را بزبان روسی
 گویند

(رك: فرهنگ گیلکی. ستوده)

šapəl = بوته برنجی که باران خورده =
 و بعلت بارندگی قبل از رسیدن در مزرعه
 خم شده و بر اثر روی هم ماندن، دانه‌ها و
 کاهش غیر قابل استفاده باشد آنرا «شپل»
 گویند

šat = پوست شاخه‌های جوان درختان =
 که جهت رشتن ریسمان از آن جدا
 می‌کنند- و در چندی پیش پوست شب‌خس
 را می‌کنند و به حیوانات میدادند

šatarax = اسم صوت- صدای سیلی
 خصوصاً و هر صدای بزرگ عموماً

šati = لوازمیکه در موقع عروسی =

چوب کوچکی است که نجاران = š01
 در شکاف چوبی که میشکافند گذارند تا
 شکاف بهم نیاید واره بتواند کاملاً ببرد
 وزودتر چوب بریده وشکسته شود-ونیز
 بمعنی ضد سفت ومحکم وهمچنین بمعنی
 کسیکه زمین گیر است و نمی تواند سر یا
 بایستد

شلخته- مزاحمت فراهم = š0laxta
 کردن درخانه دیگران و داد و بیداد راه
 انداختن ونظم و ترتیب اثاثه منزل را
 نامرتب کردن

ازپرنده گانی است = š01-ə xeynu
 که در کنار آبهای نشیند، اورا بواسطه
 استفاده از گوشش شکار میکنند

شلاقی باریدن- = šellāqi vārəšən
 موقعیکه باران تند ومداموم می بارد

داد و فریاد- جری بودن- = š0ltāq
 دبه کردن در بازی

از حیوانات آبی شبیه به = šəng
 گربه از پوست آن استفاده میکنند

کنایه از = šəng-a koluš zān
 کسیکه لباس گشادی را بپوشد وبا قیافه
 او جور در نیاید

موچاله شدن چیزی بوسیله = šənd
 باران و آب که چروک دار شده باشد

شوهر- ونیز بمعنی آهاری که بر = šu
 روی بالش میدهند تا سفت شود برای
 معنی اول این لغت «رک شو رشوی در
 برهان»

بمعنی خویشان شوهر = šuxsri
 «قس: خسر در برهان قاطع»

ابر بهمین ماه = šurum

گونی را شلید گویند
 اسم صوت برای نگهداشتن اسب = šā
 درموقع دیدن و راه رفتن

شاخه درخت = šāxa
 امکان داشتن- شایستن = šāsən
 صفت کسیکه شب در = šāšən sak
 رختخواب خود بشاخصد

شاگردانه- بولی = šāgərdaniki
 است که علاوه از پول استاد به شاگرد
 بعنوان انعام می پردازند

پارچه ای که از موی بز یا = šāliki
 پشم گوسفندان می بافند و آن را آستر
 بالان درست میکنند

سرشام- غروب = šān-i sar
 هنگام غروب = šānisar dime
 (رک: شانی سر)

نام زر و درمی است، رک: «šī» = šāhi
 مراسمی است درماچیان = šeylān
 ولی بیشتر دراشکوارت، و آن چنین است:
 درموقع خشکسالی یا زمانیکه باران زیاد
 می آید افراد محله در «زیارتگاهی» جمع
 میشوند و پس از صرف نهار و چای
 «روضه خوان» بمنبر می رود وموعظه میکند
 وبعد همه بحیاط می روند ونماز می خوانند
 وازخدا آمدن باران ویا نیامدن آنرا
 میخواهند، این عمل را «شیلان کشی» گویند
 «قس: شیلان در برهان قاطع»

برفهای ریز مداوم که تقریباً = šət01
 پیشاخنک برف است .

اسهال = šəkam ravi
 طفره زدن درکار- چاره = šəgert
 جوئی برای شانه خالی کردن از زیر کاری

ماهئی که درخمره و = šur mäh
جائی پر از نمک گذاشته اند و شور شده
کسیکه کارهای عجیب و غریب = šukm
میکنند و نیز بمعنی کسیکه کار پیچیده
را درست انجام بدهد و از عهده کاری معضل
برآید
اسم صوت- آواز و صوت بزرگ = šul
برای متوجه کردن مخاطب از راه دور
شاخه های نازک درختان و نیز = šuš
بمعنی «ترکه» و همچنین کنایه از لاغری
«قس؛ شغش و شوش در برهان ذیل این
دو ماده»
صدائی که برای تحقیر = šuška
دیگران از دهان خارج میسازند
آدم بی قید و بند- کسی که با = šulör
کثافت و ناپاکی و بی نظم و ترتیبی خو
گرفته باشد
خفاش- این پرنده را = šo parê
بزبان روسی letuchi-mesh میخوانند
(رک. فرهنگ گیلکی. ستوده)
šab pare هم گویند
خانه های مشبک مانند که زنبور = šom
عسل درست میکنند
نان و غذائی که در = šom-θ yarib
شب اول فوت کسی بمردم دهند
بمعنی اولین شب فوت = šab-e yarib
کسی
دوش- کسی را برگردن = šongul
خود سوار کردن در حالیکه پاهایش از
دو طرف سرش آویزان باشد گویند ؛
« šongula gita شنگول گرفته »-
روی گردن خود سوار کرده

رفت و آمد = šon hamän
شب خوس - درختی است که = šôruz
در شب بر گهایش جمع میشود و گل دارد
که سرخ و سفید است. «در نامه کشاورزی
سال نهم شماره ۱۱-۱۲ صفحه ۵۲ نام
علمی این درخت- albizzia julibri
ssin ذکر شده است ولی در داور نامه
دکتر پارسا بنام «acacia julib-
«rissin خوانده شده است
(رک. فرهنگ گیلکی. ستوده)
پارچه ضخیم نمدی که از پشم = šôla
می بافند و آستین ندارد و پوشاک گالشها
است. «قس : شوله و شولی در برهان
قاطع»
دهدند- شانه بسر- مرغ = šôna bsarê
سلیمان- نام لاتینی این حیوان ؛
(1) upapaepopos نام روسی آن «udod»
یا «ilipotatyká» میباشد (رک ؛
فرهنگ گیلکی. ستوده)
شانه میخ- آلتی است، = šôna mik
چند تا سیخهای آهنی را روی چوبی فرو
کرده اند و نوکش تیز است و بوسیله آن پشم
را پاک و صاف میکنند
شبنم و بمعنی زر و درمی است = ši
رک: شاهی
کسیکه در موقع شادی حرکاتی = šitâb
از خود نشان بدهد و از سرو کول دیگران
بپرد و متجاوز بحقوق دیگران شود
میگویند (چرا شتاب کردی؟)
لقبی است که به قند و = širin kâr
نبات و نظایر آن داده اند در مورد قسم
نیز بکار برده میشود باین شیرین کار قسم

škāt = چوبهای نوک تیز
 škānj = مانند «آب بورده» باین فرق
 که «آب بورده» ممکن است درختهای
 بزرگ هم باشد ولی شکنج چوبهای ریزی
 است که با آب از جنگل آورده میشود
 škātim = خرده و تراشه چوب

غ

γariba = نوعی برنج پست-دانه هایش
 درشت است
 γar γaša = داد و فریاد- ساکت و
 آرام γal γasa هم میگویند «قس»
 غرغشه و خرغشه دربرهان
 γaz γan = دیگ بزرگ «رک» برهان
 ذیل: غزغان
 γalbâl = غربال
 γalt = گلو
 γal zān = غلطیدن- غلطزدن
 γalla = مزدگاویکه زمین را شخم
 کرده به «نیماکه» میبردازند- این مزد
 ممکن است برنج باشد که اندازه آن ۷۰
 کیلو است و یا ممکن است قیمت برنج
 را بول بپردازند-و نیز بمعنی صیفی جات
 باناز و شادی راه γamza gudən =
 رفتن
 γêya = حمله کردن بکسی با خشم و
 غضب
 γêya kašên = حمله کردن
 غیظ- فرط غضب- غزم
 γəžva = «قس» غزم دربرهان

šir-θ vāše = گیاهی است با اندازه
 ۱۰ سانت ساقه اش قرمز است زنبور عسل
 شیر آنرا میمکد- و نیز شیر آنرا با
 آرد مخلوط میکنند و مهل محسوب میشود
 و در طب محلی بکار میبرند

šišār = اسم درختی است، بمعنی
 شمشاد، چوب آن محکم است از آن
 قاشق میسازند

šir bhâ = مہلگی است که در موقع عقد-
 عروس از طرف داماد ب مادر دختر داده
 میشود- «قس» شیر بها دربرهان

šir xumtu = خامه-رک، خومتو
 بچه ایکه هنوز چند ماه از
 مدت تولدش نگذشته باشد، مادرش بچه
 دیگر بیاورد و بجای او بچه تازه رسیده
 شیر بخورد- و کنایه از لاغری و بی چته بودن
 «قس» شیر زده دربرهان

širvoni = نوعی گندم که سنبله اش
 سرخ است

šiš andâz = خورشی است که با تخم
 مرغ و پیاز و غیره سازند

šif = بمعنی پست، در مورد برنج و گندم
 و نظایر آن

šikam xord = کسیکه در نزد کسی
 اجیر میشود که فقط شکمش را سیر بکنند
 یعنی مزد نمی گیرد فقط غذا میخورد

šikili = ریسمانی که بکسرش را
 بشاخ گاو و سر دیگرش را بدستش می بندند
 تا نتواند سرش را بالا بکند و بمزارع
 و باغات برود «رک» برهان ذیل، شکیل

šivid = بکنوع رستنی است ممطر
 «رک» برهان ذیل، شبت متن حاشیه

و در تابستان و بهار حیوانات را آنجا
نگه میدارند

fâl = فحل- مجامعت گربه و سگ -
اظهار علاقه جنس ماده بجنس نر

fafa = جگر سفید

fak = آشیانه- لانه مرغان و نیز
محللیکه برای تخم گذاشتن مرغان میسازند

fal = سیوس درشت شلتوک- سیوس
گندم و جو

fal ku = تپه‌ای که بارویهم انباشتن
«فل» بوجود می‌آید

fand = حیلله و فن

firz = صفت آدمهای جلد و چابک

fətrākən = نکان دادن بکسی از روی
حسادت و خشم

fər = فشار آوردن بینی و خارج کردن
آب از آنجا

fər zān = یعنی از بینی آب بیرون
آوردن

fərr = اسم صوت- صدای پریدن پرندگان

fər fər = باشتاب نوشتن و کاری را
بشتاب انجام دادن باشد

fərra = اسم صوت- صدائیکه اسب و
نظایر آن جهت بیرون کردن آب بینی از
راه بینی خارج میکنند

fərra kašən = فره کشیدن

fər fəri = اسم صوت- صفتی است برای
شعله آتش

fəsenjon = خورشنی است

fəškəl āb = آبیکه از شستن برنج
بداست آید

fəkāl = جای بلندی از زمین که از

پرنده ایست- وبمعنی لاف-
چاخان Yurâb =

تعریف بیجا از خود
کردن- لاف زدن Yurâb.zân =

یکدفعه چیزی را در گلو فرو
بردن Yurt =

آدم متکبر و خودخواه-
کسیکه پیوسته از خود صحبت کند و کارهایش
را برخ دیگران بکشد

غرولند- داد و فریاد..
حرفهای حاکی از فحش بطور آهسته و
با کمال غیظ و خشم Yur Yur =

خوشه- «رک» برهان ذیل: خوشه = Yûša

موجودی است نظیر جن- وبمعنی = Yul
بر آمدگی داخل فرج زنان

کاری را از Yul-â Yuli gudən =
روی منطق انجام ندادن

اسم صوت برای صدای
ظرف دهن تنک در موقع پرشدن و
خالی شدن Yul Yul =

کسی را بکاری واداشتن
تا خودشان بخندند- مشخره کردن کسی با
ارجاع کاری بوی Yul gitən =

ف

زائیدن و بار گذاشتن
(در مورد زنان) fârəy-â bôn =

دشنام و ناسزا fâš =

پارچه سیاه رنگ- که: fâq = siyâ fâq
هم میگویند

طوبله‌ای است که دیوار ندارد fâkun =

رویان

حلوائی است آبکی، غذای = firini
مخصوص بیماران است

افاده و خود فروشی و بمعنی سوار = fis
شدن خروس بروی مرغ

خسهای سرتیزی که برس خوشه = fil
گندم وجو است و بمعنی استخوان ماهی

آب دهان = filik

آب دهان ریختن = filik šondən

هنگام بیرون آمدن = fil bügölü
خوشه برنج از پوست

ستون بزرگی است که در زیر = fil fâ
سقف مساجد کار می گذارند. پیل پا، «رک»
برهان ذیل: پیل پا»

از اتباع است. یعنی = ftâr füsün
بهم زدن کارها و بی نظم کردن ائانه منظم
منزل

در «اشکوله مار بازی»، وقتی که = fte
بخواهند «ده ته» بزنند اگر «اشکوله»
لوله از پشت دست بیفتد آنرا «فته» گویند
(رک: بازیهای محلی)

برگهای شاخه را در = frət dän
خلاف جهت بادست فروریختن

ق

ینهان. و نیز بمعنی بستن درب = qâim
و همچنین بمعنی محکم و سفت

ظرفی است حلبی یا مسی = qâbdon
بشکل استوانه ته اش بسته است با اندازه

نیم متر (اندکی کوچکتر یا بزرگتر) در آن
آب میچوشانند. کنایه از فرج زنان

آنجا آب میریزد

مرض = fəlä kən Havərdən
داشتن. در مورد کسی که باعث اذیت دیگران
میشود گویند

متفکر. غمگین = fucurda

کسیکه تو بیمنی حرف زند. تو = fəngi
دماغی حرف زند

دلشپ. زمانیکه = fuxos-e xâb
همه مردم خوابیده اند

فرسنگ. فرسخ = fursax

جائی است که در آنجا چای را = furm
برشته می کنند و آن از چند خانه تشکیل
شده و در زیر آن آتش می کنند، حرارت
آتش چایهارا که در هر يك از چهار خانه
ریخته اند میخشکاند

فوت و دمیدن بادهان **pi** نیز = fū
بههین معنی است (رک: **pi**)

بالا آمدن صورت بر اثر طوبت. = foc
بزرگ شدن حجم هر چیز بر اثر خیساندن
در آب

اشکال در کار کسی وارد = foq gitən
کردن. دبه کردن

در موقع نقاره زدن بروی = fokku
طشتی یا سینی کسی برای خوش آهنگ
کردن صدا با دو دست بروی طشت و
غیره ضربه ای وارد بیاورد و هر چند لحظه
يك دفعه این کار را تکرار کند این
عمل را «فوکو» نامند

جوجه تیغی. حیوانیست که در = föra
پشت خارهایی دارد

فرشته. ملک. و بیجه معصوم = firišta
هم اطلاق شود. کنایه از ماهر و بان و زیبا.

«قیقناب» گویند

qəq = یکقسمت از ۴ قسمت «چک»

«رك: چك»

quppa = میان هندوانه، بهترین قسمت

هندوانه که در تهران «گل هندوانه»

میکویند

qud = سرسخت- کسیکه زیر بار زور

نمی‌رود

qur = زنگوله‌ای است که بگردن گاو =

وگوسفند و غیره آویزند

qur = برآمدگی و آماسی که در سر و پا =

جای دیگر بدن بر اثر ضربه پدید می‌آید-

و بمعنی زنگوله (رك: قر)

gur gudən = بالا آمدن- آماسیدن

qurbāqā səl = جل وزغ- سینه‌ریست =

که در روی آب-های ایستاده بهم رسد

«قس: برهان ذیل: بز ششمه»

qurto qurāb zān = از خود-

تعریف کردن- چا خان کردن

qur təng = قصبة الریه.. نای

qurca = زنگه‌های کوچک ردیف شده

که در سر و پا در بالای ران اسب و

قاطر آویزند

qur câq = قوی و جاق- سر حال

qurra = اسم صوت- صدای سنگ در موقع

حمله- علامت اینست که قصد حمله دارد و

خشمگین است

qurs = جاق- کلفت

qurma = گوشت را سرخ کرده و در

ظرفی بریزند و هر وقت احتیاج داشتند

از آن بردارند

qâb lôma = نوعی دیگ و طاس

qâtuq = خورش، از هر نوع که باشد

qâtma = نخهائی که از کنف ریسند و

کلاف کنند qâtima هم تلفظ کنند

qâc = برش هندوانه و خر بزمه و انواع آن

qâz-e laia = یک نوع ماهی است

گوشتش خوشمزه است- قزل آلا

qâf = مفصل دست و پا

qâq = نان کوچک دایره‌شکلی که رویش

را نقش کرده‌اند- و نیز نانیکه در تنور

زیاد بماند و کاملاً بپزد و برشته شود

qabâl = بزرگ و ناجور، مثل: «خانه

قبال است» یعنی: «خانه بزرگ و ناجور

است»

qaba = بطور اعم بمعنی کت- نیم تنه

qabarqa = رنج و زحمت- سر و

کله، میگویند: «هزار قبرقه زمین زدم»

«یعنی هزار جدو جهد کردم و سر و کله زدم»

qabla = اصطلاحاً بمعنی سمت جنوب =

qar-â jəl = جل اسب

qalâ səng = قلماسنگ- فلاخن

«رك: برهان ذیل: قلاستگ»

qaləm gudən = قطع کردن- بریدن

qanâviz = نوعی گل

qərti = بی حیثیت- بدکار- فرمساق

«قس: برهان ذیل: قرته- غرتی»

qeyš = کمر بند بطور اخص و جر مهائی =

که در پالان اسب و قاطر بکار می‌برند

بطور اعم

qeyqənâb = تخم مرغ را باروغن در =

تاوای بپزند و مقداری عسل یا شکر را

آب بکنند و در آن بریزند این خوردنی را

ک

kâr-â gud^ən = آماده کار کردن -
مهیا کردن برای کشت و زرع. از اصطلاحات
کشاورزان

kârăi = مقدار زمینی که زیر کشت
است، یا زمین مزروعی که مخصوص یک نفر
است.

kârt^ən = «رك: برهان ذیل:»
کارتن،

kârt^ən lom = تار عنکبوت

kâr tumon = شلواری است که مردان
و زنان هنگام شخم و نشاء و وجین کردن
برنج پوشند

kâs = چشم آبی رنگ
kâs-ă kət^ən = لباسی که رنگ
اصلی خود را از دست داده باشد

kâš = اسم رنگی است تقریباً قرمز
روشن - صورتی

kâr kušta = مجرب - آزموده -
دنیادیده

kâr kun = مسهل

kâr von srâ = طوبله بزرگ

kâr hamăn = مورد استعمال قرار
گرفتن - بکار آمدن

kâkûl = موی جلو پیشانی - طره
«رك: برهان ذیل: کاکل»

kâkule = پرنده ای است که بر سر
خود دسته ای از پر دارد، «قس: کواکله در
برهان»

kâl = نپخته - نرسیده، خواه میوه باشد
و خواه برنجی که دردیگ کاملاً نپخته باشد

qurma qurma gud^ən = ریز -
ریز کردن - شکنجه دادن

quron xône = پروانه - پرهاش
رنگی است

qûza = لیفه تنبان

quza fəzăn = حاشیه تنبان را جمع
کردن و به لیفه آن وصل نمودن

quz^ən = کسیکه دارای قوز است

quš = پرنده ایست شکاری - باز - آنرا
برای صید پرندگان در موقع شکار تربیت
میکنند

quš-e atâxon = کتابه از کسی که
متجاوز بحقوق دیگران است

qušo = افزاری است که با آن اسب و
قاطر و غیره را میخاراندند

qul cumâq = گردن کلفت - تنومند -
و قوی

quldur = زورگو - تنومند

qumbul = کفل - برآمدگی کفل

qundâq = بیچیدن بچه در پارچه -
دسته تفنگ

qîyâr = نعل کهنه، که به پای اسب و
قاطر زنند

qiyâsa = جرمی است تنگ و دراز و
در سر آن حلقه هایی از آهن کار گذاشته اند

و آنرا در دنبال «تنگ» وصل میکنند
و بار پشت اسب و قاطر را با آن بر روی
حیوان نگاه میدارند، «قس: هباسبه در
برهان»

قرمز کرده و از آلات حرب میباشد و آنرا
kunus kacak یعنی کچکی که از شاخه

از گیل درست شده نیز میگویند

ورزوی جوان = **karāmij**
 (= گاو نر جوان)

سرخس-گیاهی است با ارتفاع = **karəf**

یک متر و نیم (اندکی کمتر) که در بیخچال
 برای پوشاندن یخ و برف بکار می‌برند
 این گیاه به تشخیص آقای گل‌گلاب از
 خانواده **filicinae** و بنام «**polyp-**
odium» مشهور است، (رک: فرهنگ
 گیلکی. ستوده)

کنابه از افراد کز (در = **kar-θ miš**)
 مورد تمسخر و تحقیر)

نوعی مار که دمش = **kar mōlōmē**
 اندکی بریده شده است

خوشه گندم و جوی نارسیده = **kazə1**
 که پس از کوفتن خرمن در گندم و جو
 باقی بماند، آنرا با یکنوع غربال بنام
 «**kum**» که سوراخش از سوراخ غربال
 بزرگتر است جدا می‌کنند، «قس: کوزر
 در برهان»

با عمد دیگر - با اتفاق = **kasən kasən**
 یکدیگر

بغل- آغوش و **kaš** هم گویند = **kaša**
 «رک: برهان ذیل: کش»

رسم است که وقتی = **kaša nišin**
 عروس را بخانه داماد می‌برند (اکنون
 تقریباً متر و یک است) در جلو خانه داماد بچه‌ای
 را در بغل او میگذارند باین جهت که
 عروس فوراً بچه‌دار شود و پس بزاید-
 آن بچه‌ای که عروس بغل میگیرد او را

بحث بی‌مورد- مذاکره = **kâl-e jar**
 بی‌اساس- داد و فریاد بیهوده جهت کرسی
 نشاندن عقیده خویش، «قس: برهان ذیل:
کالجار»

چرم دباغی نشده = **kâl-θ carm**
 نخود خام = **kâl nuxud**

گیاهی است، در پزشکی = **kabriya**
 (گیل تجربه) از آن استفاده میکنند

نوعی ماهی = **kapur**

تخت و نیمکت، «رک: برهان ذیل: = **kat**
کت» - **kat-o bâl** بمعنی دست، میگویند
 فلانی را **کت** بسته بردند یعنی در حالیکه
 دستش را دستپند زده بودند بردند

پائین و بالا- زمینها نیکه = **kat-ă kati**
 یکقسمتش در بالا باشد و قسمتی از آن
 در پایین- از اصطلاحات کشاورزان- و نیز
 بمعنی تلوتلو خوردن

کفگیر که بوسیله آن «پلو» = **katəra**
 را از دیگ برمیدارند

صندلی کوچک از چوب بدون = **katə1**
 تکیه گاه و بمعنی زمینی که قبلا لای و لجن
 بوده و حیوانات از آنجا گذشته‌اند و پستی
 و بلندی کم ارتفاعی بوجود آمده باشد

کفش چوبی که در پشت = **katəla**
 فقط دو تکه چرم دارد که پارا بین چوب و
 چرم میگذارند و راه میروند

در موقع گریه کردن لب زیرین = **katir**
 که متمایل به پائین میشود آنرا «کتیر»
 گویند و نیز بمعنی لب قرص و گوشه‌الود

ابریش خام = **kaj(pila)**

دوک ابریشم‌ریسی = **kaj dük**

چوبدستی که از شاخه‌است = **kacak**
 درخت از گیل تهیه میکنند و آنرا

سبزی خوراکی - تره تیزك - تره = kagez
شاهی، «رك» برهان ذیل: ككژ، ككش،
كیکیر، كیکیش،

كچل - و نیز بمعنی نر، ضد ماده = kal
و بز نریکه اخته نکرده باشند - و
نیز بمعنی انگشت شست و بهمراه انگشت
میآید مثل: کل انگشت «معنی انگشت
شست و انگشت بزرگ پا» - و بمعنی مردیکه
بازن دیگری رابطه نامشروع داشته باشد
میگویند فلانی کل فلانکس است و با فلان
زن کل گرفته یعنی با مردی نامحرم روابط
نامشروع دارد - و بمعنی كچل، «رك» برهان
قاطع ذیل: کل»

سبزه زار بیشتر در اشکورات = kalâ
معمول است، «قس: کلات در برهان»

احاق - آلتی است که از گل سازند = kala
و در زمین کار گذارند و روی آن خوراك
پزند، «رك» برهان ذیل: كلك»

با فراد حیلله گر و سیاس و نیز = kalta
مجازاً باشخاص مسن و کار کشته اطلاق
شود (از روی طمن)، «قس: کلته در برهان
قاطع»

پرت شدن از جایی = kalax malax
بطوریکه گاهی با بهوا و زمانی سرد هوا
باشد و نیز غلطیدن بر روی خود

از شاخه های درختان سبده = kalak
مانندی سازند و روی آن نشینند و از آب
گذرند و یاد در آن نشسته و از رودخانه
ماهی گیرند، «رك» برهان ذیل: كلك» و
بمعنی حیلله و چاره

حیوانی که = kală kali gudən
فجل میشود - کارهایی که علامت فجل شدن

«کشه نشین» مینامند - و در عوض عروس
پایش جورابی تازه میکرد

سبلی، «رك» برهان ذیل: = kašida
کشیده،

کنار و گوشه اجاق (= کله) = kaš kâl
خانه

گوشه و کنار = kaškūra
یعنی در گوشه = kaš kūra dakətən
و کنار اطاق بی چیزی گشتن بر خلاف تمایل
کدبانو

كشك - قروت و نیز = kašk
بمعنی سخنان بیهوده و بی اساس - و بمعنی
مجانای و رایگان

کبوتر - پرنده حلال گوشت = kaftar
بیشتر در اشکورات متداول است، «رك»
برهان ذیل: كفتور»

پرنده ایست - نام علمی آن = kakâil
fulmarus glacialis است و بزبان
روسی glush و بزبان آلمانی möve
خوانده میشود، «رك» فرهنگ گیلکی.
ستوده)

سیاه چرده - و بمعنی برادر = kakâ
چنانکه در این ضرب المثل آمده:
hisâb hisâb-a kokû barâdar
حساب حساب است و کاکام برادر، موقعیکه
خواسته باشند تساوی را برسانند

آب بینی که در صورت جمع = kakər
شده و پس از برخورد با هوای خارج
جامدمیشود، و نیز پوسته های داخل بینی
که قبلاً آب بینی بوده و در آنجا خشك
شده است - و نیز بر کثافتی که نظیر اینها باشد،
اطلاق شود

يك نوع آلوچه = kalg-ă sar halü
(گوچه)

برنده ایست - چرخ ریسک = kalgăfis
شبه بگنجشک - گوشتش حرام است رنگش
خاکستری و زیر شکمش زرد است -
میگویند زمانیکه حضرت زکریای پیمبر
درشکاف درختی خود را پنهان کرده بود
و مردم نمی توانستند او را پیدا بکنند ناگاه
شیطان بصورت «**کلگافیس**» ظاهر میشود
و عباى او را که از لای شکاف بیرون مانده
بود بمنقار میگیرد و مردم میفهمند که
او درشکاف درخت پنهان شده - و معتقدند
که از بین بچه های **کلگافیس** یکی بلبل
میباشد و این موضوع ضرب المثل شده
است، «قس: برهان ذیل: **گر کفیز**»

سر - رأس - کنایه از اشخاص = kalla
ذینفوذ، «رك: برهان قاطع ذیل: **کله**»

بحث کردن - اعتنا = kalla zân
بکسی نکردن - از رقیب نترسیدن

کسیکه زیر بار حرفهای = kalla šaq
دیگران نمی رود - گردن کش

کنایه از آدمهای = kalla gul bâd
خودنما - کسی که مرتب از خود حرف
میزند و نیز کسی که پای از گلیم خود بیرون
میگذارد

آبیست سفیدرنگ = kal vrāza
چسبنده که از راه عورت گاو خارج میشود،
علامت اینست که گاو بفعل افتاده و موقع
جفتگیری رسیده است

بمعنی میان - و بمعنی کمر بند = kamar
یعنی آنچه بر میان بندنند - و نیز کمر کوه
و تپه

است - و کنایه از کسی که بی جهت کسی را
می آزارد

بر آمد گیهای روی اجاق = kal-ê kut
زور آزمائی = kal-θ kušti
سخنایک از هردی = kal-θ gab
گفته میشود - خوشمزگی، «قس: برهان
ذیل: **کل کل**»

دست آزاری است که با آن = kalθnd
زمین را نقب می کنند، «رك: برهان ذیل:
کلند»

کلند کاری کردن - با کلند = kalθndi
زمین را شخم کردن

توسری و پس گردنی = kal bom
رودی است - از = kal dara nahr
منشعبات «**mâcên xâla**»، از جنوب
بشمال جریان دارد و محلات شمالی اطراف
ماچیان را مشروب میکند

خورشی است - برای = kal jüş
ساختن آن اول کشک را میسایند و با
گوشت و پودنه و نعنای مخلوط کرده پس
از جوشیدن میخورند، «رك: **کال جوش**
در برهان»

سمت مغرب = kalsiyâ
دندانهای آسیا، «قس: **کلب** = kalfa
در برهان»

نوعی بازی است با فندق = kal kale
و گردو، «رك: **بازیهای محلی**»

کل گاو - گاو نری که هنوز = kal ga
اخته نکرده باشد

گزنه ای است که = kal gar zna
ماده سوز آور ندارد و آنرا به همراه سبزیهای
دیگر خورش می سازند

بتعداد هر يك از آن كشته‌ها در بهشت حضرت

زها (ع) يك دانه خرما باومیدهد

مرغیکه هنوز تخم نگذاشته = **kātək**

و با تعداد تخمهایش از چند عدد تجاوز نکرده

گیاهی است، دانه‌های سیاه‌مایل = **kāti**

بقهوه‌ای دارد، آن دانه‌ها بجامه می‌چسبند و در پشت آن تیغ‌های کوچک نوک تیزی وجود دارد

زمینی که برای کاشتن سبزی = **kātīm**

یا افشاندن دانه‌ی چای و غیره هموار کرده

و آنرا قسمت قسمت نموده و در اطراف

هر قسمت جوئی کنده‌اند که در صورت آمدن

باران از آنجا رد بشود و بسبزی صدمه

نرساند، (قس: گرنه در برهان)

نوعی آش- و نیز هر **پلوئیکه** = **kāci**

خوب نپخته و یا آبش زیاد باشد، اطلاق شود

طامس بزرگ خواه از گل باشد = **kādəj**

خواه مس که بچه‌ها در آن قضای حاجت

می‌کنند البته با این معنی بیشتر **گلی** آن

مورد استعمال دارد، (قس: برهان ذیل:

کلج)

مهره‌های زرد رنگ- و نیز = **kārba**

بمعنی هر چیزی که زرد باشد- کهر با

بشقاب- و نیز هر چیزی که شیشه = **kāsa**

به **بشقاب** و کاسه باشد مثل: **کاسه ساق** که

همان کشکک باشد و **کاسه سر** و غیره

گوسفند یک ساله، (قس: برهان = **kāvi**

ذیل: **کهره**)

با یمرد- میا نیچگر = **kexxudā mard**

- مصلح

اسبیکه کمرش سست شده = **kamari**

باشد و هنگام بار کردن یا سوار شدن کمر خود را خم کند

پس از اینکه روی بام = **kamar kaš**

خانه چوبهائی گذاشتند تا بر روی آنان

تنبوشه بگذارند روی آن چوبه‌ها تخته‌هائی

کم عرض (تقریباً پنج سانت) میخ کرده

تا بتوانند حله‌ها را روی آن کار بگذارند

آن تخته‌ها را **کمرکش** گویند- از اصطلاحات

نجاران

ناقص و کم = **kam-o kas**

بیرون دهان، (قس: کمپ در برهان = **kamc**

قاطع)

پوسته زخم- پس از بریدگی = **kana**

دست و یا خراش برداشتن آن بعد از

چندی روی زخم پوسته سیاه رنگی می‌بندد

آنرا «**کنه**» گویند - چرك خشك شده

اطراف زخم

تپه- پشته = **kand**

کوچک- نوکر- غلام، «رك: = **kaniz**

برهان ذیل: **کنیز**»

گیاهی است خاردار که در = **kanga**

زمستان آنرا از بیابان تهیه میکنند و

در آتش خارايش را سوزانده و بگاوان

میدهند، (قس: **کنگر** در برهان)

يك نوع سبزی خوردنی = **kavār**

«رك: برهان ذیل: **کواره**»

آبدردك- جانوری است که = **kāpūš**

در کشتزارها و باغچه‌ها زندگی میکند

و ریشه ساقه برنج را که هنوز خوشه نزده

است میخورد و از بین می‌برد، عوام را

عقیده بر اینست که هر کس آنرا بکشد

شده باشد و یا هر چیز خشک که در زیر دندان صدا بکند

چیزهای برشته را بادندان = **kurcên**
خرد کردن

جرم دباغی شده = **kərd-θ carm**

خرچنگ - میگویند = **kərcəng**

وقتی که بپا یا بیکی از اعضای بدن شخصی چسبید باید هفت رأس خر عرعر کرده

تا رها بکنند در زبان پهلوی هم **karcang** آمده است. «رك: برهان ذیل: خرچنگ حاشیه»

استخوان نرمی که بتوان = **kərc-θ xāš**
خایید. **kərc-θ xāše** هم گویند

یا هر چیزی را که روی زمین = **kərcəš**
کشند

ماکیان - مرغ خانگی - انواع = **kərc**
آن عبارتند از :

âloni kərc -rusi kərc

farangi kərc، «رك: برهان ذیل: كرك»

گیاهی است = **kərc-θ care**

بیماری است که = **kərc-θ nâxuši**

مرغها بآن دچار میشوند و از بین میروند

کسیکه سبب میشود تا = **kərcmaki**
دیگران ناراحتش کنند

کلاغ - پرنده ایست، گوشتش = **kərlâc**

حرام است بعضی انواع آن که کاملاً سیاه است حلال گوشت میباشد، «رك: برهان

ذیل: کلاغ و کلاژمتن وحاشیه» - نام علمی

آن **corvus cornix** است. (فرهنگ گیلکی. ستوده)

cūšma kərlâca gudən = کتابه

پیللهای سرخ رنگی است که = **kêra**

گاهی در پوست بدن ظاهر میشود و میگویند

اگر نخ پشمی سرخ رنگ را بر آن بمالند و در زیر بوته «گزنه» بپا قازند معالجه می شود

کی؟ چه کسی؟ = **kemta**

کدام؟ کدامیک؟ در مورد = **kemin**

استفهام بکار می رود

کی؟ چه وقت؟ = **kən**

اسب قهوه‌ای رنگ که مایل = **kehar**

بسرخ باشد، «رك: برهان ذیل: کهر»

چانه زدن = **kətar kašên**

بی اساس - حرفهای کناری یعنی = **kətarî**

حرفهای بی اساس

نانی است بشکل دایره گاهی = **kmâc**

شیرین هم میکنند، «رك: برهان قاطع

ذیل: کماج متن وحاشیه»

شاش - بیشتر در اشکورات متداول = **kəš**

است

ریسمان کوتاهی است که موقع = **kešət**

دوشیدن گاو با آن گوساله را بکناری

می بندند - پوز بند

زاغ - پرنده ایست گوشت = **kəškərcət**

آن حرام است و رنگش سیاه و سفید میباشد

«رك: برهان ذیل: کشک و کشکر و قس با حاشیه‌ای

که در معنی کشک آمده است»

زود شکننده، هر چیزی که با اندک = **kərc**

فشار بشکند

نانیکه تویش شیر و = **kərc kəmâc**

روغن ریخته باشند و بهمین جهت زود

شکننده شود، گویند

نخود و هر چیزی که کاملاً برشته = **kərc**

از شدت خشم و غضب
 ابلق- سیاه و سفید = $kəɭlâc mlâc$
 نوعی نان دایره شکل که آنرا = $kəɭlân$
 یا در تاوه ای گذاشته بنا روغن می پزند
 و با درزین خاکستر گرم پزند، اولی اعلاتر
 از دومی است
 با فرادیکه در کوهستان = $kəɭlâhi$
 سکونت دارند و با کشت گندم و جو و نظایر
 آن و پرورش گاو و گوسفند سد جوع میکنند
 اطلاق شود
 میوه ای که گرم خورده = $kəɭlm-θ jin$
 باشد
 حسود = $kəm bin$
 شالی و گندمیکه یکجا کپه کنند = ku
 و هر چیزی که باروی هم چیدن در زمین
 از آن برآید- و نیز بمعنی «کوه»
 چهار دوشاخه چوبی را = $kupâ mâr$
 در زمین فرو میکنند و روی آنرا با
 چوبهایی فرش کرده و در سر آن گندم و جو
 را برای اینکه از صدمه حیوانات مصون باشد
 میگذارند، این بنا را «کو پامار» گویند
 برآمدگی است با اندازه برتقال = kut
 بر روی کله (رک: $kala$)- و نیز بمعنی
 فضول موقعیکه کسی از خود تعریف میکند
 و حرفهای خارج از ادب و آنچه که او
 مستحق آن صفات نیست میزند، میگویند،
 «چقدر کوت است» یعنی چقدر فضول است
 اطاقکی است که در مزارع با = $kutom$
 چوب می سازند و هنگام رسیدن محصول
 در آنجا منزل میکنند تا محصول را از
 حیوانات حفاظت کنند، رک: برهان ذیل،
 «گام»

اسمی است عام برای سگ، در = $kuti$
 موقع نوازش با این اسم او را صدامی کنند
 و نیز بمعنی تپه و بلندی
 از کدام راه؟ = $kurâ$
 اسمی است برنگ قرمز = $kurand$
 تیره، «رک: برهان ذیل: گرانده»
 اسم صوت - صدای = $kuruc kuruc$
 جوییدن چیزی خشک و نیز صدای جوییدن
 جوجه از دهان حیوانات خارج میگردد
 اطلاق شود
 پاشنه درب که در بر روی آن = $kurra$
 میچرخد
 خانههایی که از = $kursi buland$
 سطح زمین با اندازه بکتر یا اندکی بیشتر،
 بلندتر باشد
 دیواری است که در دو طرف = $kur ju$
 رود برای اینکه طغیان آب بزمینهای
 اطراف خسارت وارد نیاورد، میسازند
 کسیکه در صورت چند تار مو = $kusâ$
 بیشتر نداشته باشد، «رک: برهان ذیل»
 «کوسه»
 خرتوخرد- درهم و = $kus-â kusi$
 درهم
 سخنان بیمعنی و باوه = $kus-θ šêr$
 نفهم- بی معرفت (در مورد- = $kus yul$
 دشنام)- نادان و احمق، «قس: برهان ذیل»
 «کهلله»
 ویران- خراب = $kûfa$
 نام مرضی است = $kuft$
 نوعی غذا، گوشت را کوبیده = $kufta$
 و بعد آنرا با اندازه نخم مرغ در آورده و
 با روغن سرخ کرده و خورند، «رک: کوفته»

نگهداری گاو و نظایر آن ساخته‌اند. و نیز بمعنی تل-تپه عموماً و تل و تپه کنار رودخانه خصوصاً

گیاهی است «گلپور» = kul par

کچ زبان-کسیکه درموقع = kul tuk

حرف زدن زبانش خوب نگردد، «قس :

کلته دربرهان»

نان کوچک دایره‌ای و یا = kûlca

بیضی شکل که در آن سرشیر ریخته و با

مغز گردو و فندق مخلوط میکنند-و کنایه

ازصورت گرد و گوشتا لود

حیواناتیکه دمشان را = kuldum

بریده باشند (رک: بماده: کول)

کرك و نیز بمعنی کرج، «کرك = kulk

مرغ باشد بر سرخایه» فرهنگ اسدی ص

۲۵۹ چاپ تهران، «قس: معنی اول آنرا

با کلك دربرهان قاطع»

اصطلاحی است در = kul kule

بازیهای محلی- یعنی هرگاه کسی در

بازی پیروز شد بدیگران سوار بشود و

کول بخورد

چهارشنبه = kul kul-e câr šombâ

سوری

کوه‌های کم ارتفاع و مرتع که = kulhat

گالشها گاو و گوسفند را در آن میچرانند- نقاط

ما بین دینه‌های بیلاقی و جلگه‌ای گیلان

نوعی غرابال، منتها سوراخهایش = kum

بزرگتر از سوراخهای آنست با آن گندم

و جوئی را با گل و اشیاء خارجی مخلوط

شده پاك کنند

نوعی پتک چوبی- دارای = kumma

دسته ایست تقریباً نیم متر (اندکی بیشتر

و کوفته بریان دربرهان»

شانه و کتف- تپه- برآمدگی = kul

روی شانه گاو (کوهان) و نیز بمعنی

موج دریا- و بمعنی کسی که پایش می‌لنگد-

و بمعنی تپنی که دم آن تیز نباشد، «رک:

برهان ذیل: کول»- و نیز بمعنی دم بریده

مثل: «کول دم» یعنی دم بریده، «قس: برهان

ذیل: کلته»

نوعی نان بیضی شکل و دراز = kulâs

با اندازه ۳۰-۴۰ سانت در تنور می‌پزند

و کنایه از آدم‌های دورو و محتال و دو بوم زن

باران، «قس: برهان ذیل: = kulâk

کولاک»

بچه- فرزند - کلاه = kula

بچه خوک = xuk kula

چوبدستی که کوله بار = kûl-â kut

را بوسیله آن بدوش میگیرند

نوعی گیاه با برگهای = kulâ kulâ

نسبته بزرگ و ساقه کوتاه و در مناطق

کوهستانی و در میان دره‌ها میروید

کسیکه کلاه نمدی را = kulâ mâl

درست می‌کند- کلاه‌ساز

نوعی پوشاک چوبانان = kul-â gir

که آستین ندارد و از نم سازند

مرغیکه «کرج» شده = kuluš kun

باشد و روی تخم می‌نشیند - یا مرغیکه

جوجه درآورد

ماری است زرد رنگ متمایل = kululum

بقه‌وه‌ای و بیشتر توی باغهای باقلا پیدا

میشود و بهمین جهت آنرا :

bâqlâ mâr = مادر باقلا هم مینامند

طوبله‌ای است که برای = kulom

زبان و فرهنگ ماچیان

بامخلوط کردن آرد گندم و شکر و تخم

مرغ در ماهی تاوه پزند

پرنده ایست، غذایش = külö xore

ماهی کولی است نام علمی آن- alcedo

(L) atthis و بزبان روسی آنرا :

«goluboy tzymorodok» گویند، (رك،

فرهنگ گیلکی. ستوده)

نوعی گالی که با آن حصیر و بوریا = külor

بافتند

کلمه- خانه کوچکی که در کنار = küma

رودخانه بیا میکنند و در آنجا نشسته و

ماهی صید کنند. «رك؛ برهان ذیل: گوومه»

بمعنی زنیکه شوهرش = kümö zne

مرده باشد- بیوه- و کنایه از افراد بیمار

کسی که زن گرفته = kümö marde

یعنی دیگر پسر نباشد

کنده- درختی که آنرا با اره = küna

یا با وسیله دیگری بقسمتهای کوچک

تقسیم کرده باشند

خزیدن - نشسته = kün-â liskê

راه رفتن- غزیدن

کنایه از پشیمان شدن = kün suji

و افسوس خوردن ، «قس: برهان ذیل :

گون خاریدن»

کر مک شب تاب = kün su kune

viliskine ... یا kün viskine

بیک نوع بازی است و شرح آن در بازیهای

محلی خواهد آمد یعنی: نیشکن گرفتن

بلك چشم- و بمعنی درختی است = kôl

و نیز بمعنی موج دریا

درختیست، برگش شبیه = kôl dêr

برگ بید منتها رنگش سبز تیره میباشد

بیا کمتر) سرش قطور است آنرا برای فرو

کردن میخ چوبی در زمین بکار میبرند-

و نیز مجازاً بکسانیکه قد پستی دارند و

کو توله هستند ، اطلاق شود

خواب اندک- چرت کردن = kunāsa

«قس: فرناس در برهان قاطع»

از گیل- انبه زایونی- نام = kunus

علمی این درخت - mespilus germ

اناست و بزبان فرانسه آنرا neflier

خوانند (نامه کشاورزی سال دهم شماره

سوم و چهارم ص ۱۸۰)

کار- عمل- کنش = kunuš

کندمقابل تیز- و نیز عضوی از = kund

بدن که در مقابل سرما «گرخ» شده باشد،

«رك؛ برهان ذیل، کنده»

کندوی زنبور عسل- و = kundêla

نیز کنایه از اشخاص چاق و کوتوله ،

«قس: کندوله در برهان»

بیک نوع پارچه = kundvâri

کجا؟ = kuya

در کجا؟ = kuyandar

بچه سگ، «قس: پهلوی = kûtka

kôtak، برهان ذیل، کودك»

چند- پرنده ای است و برانه = kürbü

نشین، «قس: کلک و کلیک در برهان»، صفت

افراد پخته و منزوی

کدو = küfi

بچه ماهی- ماهیهای کوچک = külü

«رك؛ برهان ذیل: کلی»- و نیز بمعنی بچه

چندروزه «بز»

تاوه آهنی یا مسی = külö bij

نوعی نان است که = külö bij non

سیب زمینی و غیره میسازند
 سبز قبا = $ko\ k\theta l\acute{a}c\acute{e}$ - یرنده ایست -
 رنگ پرهایش سبز و گوشتش حرام است،
 «قس: برهان ذیل: کالژده»
 نوعی گیاه است که از آن $kokn\acute{a}r$ =
 تریاک میگیرند
 مجله - کوی = $k\acute{o}ga$
 گوساله = $k\acute{o}lu$
 گوساله نر = $kal\ k\acute{o}lu$
 گوساله ماده = $m\acute{a}ya\ kolu$
 ساقه شلتوک پس از خرمن $ko\ lu\acute{s}$ =
 کوفتن
 گاویکه دارای گوساله $kol\acute{o}\ m\acute{a}r$ =
 کوچک است و آن گوساله شیر میخورد
 مسن - سالخورده (در = $k\acute{o}na\ sar$
 مورد شوخی گویند)
 پیمانها ایست، نصف «نیمکا» = $konimka$
 باندازه ۱۸۷۵ گرم
 صندوقی است چوبی و بزرگ = $konduj$
 بر روی چهار پایه قرص قرار گرفته و در
 آن شائلی که هنوز از ساقه جدا نکرده اند
 ریزند
 محکم و صفت (در مورد بستن = kip
 درب) - و نیز گرفتگی زیاد سینه که نفس
 بزحمت درآید
 کتابه از فریب دادن و گول = $kir\ n\acute{a}n$
 زدن است
 چین و چروک لباس و نظایر آن = kis
 «رك: برهان ذیل: کیس»
 درخت شمشاد این درخت را = $ki\acute{s}$
 بزبان علمی - $buxus\ sempervi-$
 و بزبان فرانسه «buis» میخوانند

یوست شاخه هایش را درآورده و با آن
 ریسمان بافند
 نام علتی است و آن در زیر یا = $kob\acute{e}$
 بر اثر یا برهنه گردیدن ظاهر میشود
 کبود = $kobuu$
 آلت حلاجی = $kobom$
 در پچه ای که پشت = $kobtar\ ni\acute{s}in$
 بام تعبیه میکنند تا از آن راه به پشت
 تنموشه های بام بروند
 «بخیه های دورادور را گویند = kok
 که بطریق استعجال برد و پارچه جامه ای
 که خواهند بهم پیوند کنند زنده»، «رك:
 برهان ذیل: كوك» - و بمعنی سرحال بودن
 یرنده ایست - فاخته، گوشتش = $kokk\acute{e}$
 حرام است - می گویند این یرنده در اول
 دخترى بوده و مادرش مرده بود و او
 نامزد داشت وزن پدرش جهیزیه اش را
 می سوزاند و بهمین جهت از غصه و گریه
 بشکل یرنده ای در می آید و در اول بهار
 شروع بخواندن میکند و این کلمات را
 مرتب تکرار می کند :
 یعنی (ای = $kokk\acute{e}-bosuj-babij$
 کو کو بسوز و بریان شو)، و نیز میگویند
 برای اولین بار هر کس صدایش را شنید
 اگر زیر پای راست خودش را بکند،
 زغالی بیرون می آید آن زغال را بجهت
 تیمن در ته انبار میگذارند تا برکت آن
 زیاد شود، نام علمی آن $coculus$
 $canorus(L)$ و بزبان روسی $kukushk\acute{a}$
 و آلمانی $kuckuck$ میخوانند. (فرهنگ
 گیلکی. ستوده)
 خوراکی که از گوشت و = $kokku$

ورزاو و گاو آنرا میکشد
 دندان = gâz
 دندان گرفتن، «رک» = gâz git'en
 برهان ذیل: «گاز»
 کسبیکه دندانهای پیشین «رک» = gâzu
 بالایش متمایل به بیرون از لب باشد
 گردو، آغوز بزبان اطفال، = gâ gâ
 «قس: گاما» در برهان
 جواددوز - سوزن آهنی = gâl duj
 بزنگه که بوسیله آن سرگونی رامیدوزند
 gâl + duj (= جواددوز)، «قس: قسمت
 اول آنرا با گاماله و گوال در برهان قاطع»
 بمردمیکه در کوهپایه‌ها زندگی = gâløš
 کرده و از پرورش دام سدجوع میکنند،
 اطلاق شود - و نیز بمعنی اخس چوپان و
 شبان
 گهواره - مهد، «رک: برهان» = gâvâra
 ذیل: «گاوآره»
 سرکشی است که = gâvâra sarkaš
 روی گهواره میکشند
 نوعی ساز است = gâv gurona
 آنرا از پوست شاخه درخت توسکامی‌سازند
 و بعد روی آن «پیشه» کار میکنند و
 دم کرده و صدا می‌آورند
 حرف - سخن - در فارسی باستان = gab
 بصورت gauba آمده، «رک» برهان
 قاطع ذیل: «گپ»
 پرنده ایست - و نیز کنایه از کاری = gab'er
 که بر حسب مراد باشد
 پرنده ایست خیلی = gab'er pene
 کوچک
 کسبیکه سینه اش جلو = gab'er sina

(نامه کشاورزی سال هشتم شماره یازدهم
 صفحه ۶۵)، «رک: برهان ذیل: کیش»
 جاروئیکه بادسته کردن = kiš xâl
 شاخه‌های نازک برگ‌دار «کیش» درست
 میکنند
 اسم صوت - صدائیکه از دهان = kiš kiš
 درمی‌آید و با آن سگ را بحمله تحریک
 میکنند، «قس: برهان ذیل: کش»
 بمعنی راه باز کردن، موقعیکه = kil
 برف زیاد میبارد کسی برفها را کنار
 میریزد و راهی برای تردد باز میکند.
 آن راه را کلیل گویند و نیز بمعنی جویهای
 کوچکی که بموازات یکدیگر در کشتزار
 میکنند تا سیزی و لوبیائی را که میکارند
 بدان وسیله آبیاری کنند
 کلید، «قس: کلیچه در برهان» = kili
 عداوت و دشمنی، «رک: کین برهان» = kin
 کینه و غضب داشتن = kin dâšt'en
 آبیکه از کسبه حاوی ماست = kiyâl
 میریزد - آب ماست

گ

جویی است که در سر آن شاخه = gâc
 کوچکی است شبیه بدسته چتر آنرا
 برای پایین آوردن شاخه درختان بکار
 می‌برند و بمعنی شخصی که پاهایش را گشاد
 می‌گذارد و راه میرود
 گاو آهن است و آن چنانست = gâdâr
 که دو ورزاو و گاو آنرا کشند و در
 اشکورات برای شیار زمینهای گندم بکار
 می‌برند برخلاف «گامجه» که در گیلان
 در مزارع برنج مورد استعمال دارد و یک

garm^əš = باد گرم
 gaz = نوعی شیرینی - و بمعنی متر و ذرع، «رك: برهان ذیل: گز»
 gaz^{ən} vâš = گیاهی است، سوزش دارد
 gal = موش بزرگ آبی - و بمعنی بالا و قسمت فوقانی
 gal budun = نخیکه با آن سر کیسه را می بندند
 gal-^ə gard^{ən} zân = معانقه کردن
 gam^əc = نوعی دیگ گلی - و کنایه از کلاهیکه برای سری گشاد باشد
 ganj-^ə gâv = گاو کوهی
 gandm bâqla = آشی است که از گندم کوبیده و لوبیا و گوشت پزند
 gandm vâš = گیاهی است صحرائی
 و زائو آنرا خرد کرده و با برنج مخلوط نموده و پلوئی میپزد و میخورد
 gâjima = گاو آهن که فقط يك گاو آنرا میکشد
 gâca = طویلۀ مخصوص گاو
 gâra = گهواره
 gâra sari = صوت و زکری است که مادران برای خواباندن بچه میخوانند - لالائی
 gâr^əš = آروغ، بادیکه از دهان خارج میشود gâr^əš هم تلفظ کنند، «قس: گوارشت در برهان»
 gâmiš = گاو میش، «قس: گامیش در برهان ذیل همین ماده»
 gâla = بنا - اساس - پی ریزی ساختمان و غیره - و بمعنی دسته، اندازه ای است که در مورد (وریس) [رك: بهمین ماده] اطلاق

آمده باشد در حالیکه سرش عقب باشد
 اسم صوت - لفظی است که با آن گوسفندان را میرانند
 سر سرك - بچهها
 از بالای تپه در حالیکه زیر نشیمن خود تخته کوچکی گذاشته اند لغزیده و بیابن آیند، این عمل را «گرن گودوله» گویند
 بیلی است که با آن زمین را = garbâz
 شخم کنند، «رك: برهان ذیل: گراز»
 گچ، که با آن خانهها را سفید میکنند، «رك: برهان ذیل: گرج»
 غلطاندن = gar-ă dăn
 دفعه - وهله = gar^əš
 پارچه یا چوبی را بشکل = gar^ək
 دایره در می آورند و در زیر ديك و غیره میکذارند، آنرا «گرك» گویند
 نور و دامی است که با «وریس» = gar^ək
 میبافند و هندوانه و خربزه و غیره را در آن می نهند و سردیگرش را بجائی آویزند
 سرگرم کردن - = gar^ək git^{ən}
 مشغول کردن کسی و در همان موقع چیزی از او را قاپیدن یا باو آسیب رساندن
 ریسمانی دراز از «وریس» = gar^ənga
 میبافند و بعد با آن «قابدانی» وصل میکنند و توی آن سنگریزه میریزند یکسر آنرا در مزرعه و سر دیگر آنرا در خانه یا «کتاب» می بندند و در موقع لزوم آنرا تکان میدهند و بر اثر صدای سنگریزه و قاپدان پرندگان و حیوانات وحشی را از مزرعه دور میکنند
 گزنه - گیاهی است = garz^əna
 گرما به - گرما به طبیعی = garma

- gəɪ bɑdom = بادام زمینی
 gəɪ jɪk = حشره ایست- سوسک
 gəɪ cɑl = گودالی که از آنجا گل می کنند برای تعمیر منازل
 gəɪ kɑr = کاه گل کردن روی زمین
 gəɪ guda = کلوخ گل
 gup = انتها- نوک آخرین نقطه درخت و خانه
 guda = گلوله- کلوخ و بمبئی برآمدگئی در بدن، «قس؛ گلوله در برهان متن وحاشیه»
 gurɑmušu = نفهم- احمق
 gura = اسم صوت- و آن چنانست که جهت متوجه ساختن کسی از راه دور سر میدهند- فر باد شادی و سرور- و بمعنی بانگ خروس و آواز گاو و ورزا و غیره
 gurza = کسیکه قد نکشیده باشد
 gurškɑ = حیوانیست باندازه یک کره اسب که در بدن تیغهایی دارد نظیر تیغهای جوجه تبئی که وقتی که بهم میخورند صدا میکنند و او جسد مرده را از قبر خارج کرده و مغزش را بیرون آورده و میخورد (از عقاید عوام)
 gurc = هر چیزی که در آتش کاملاً بسوزد و خاکستر شود
 gurona = نمره گاو در موقع احساس خطر
 gur gur-o gur = اسم صوت- بانگ خروس
 guz = صدائی که از راه مخرج خارج میشود، «رک؛ برهان ذیل؛ گوز»
 gusun(d) = گوسفند
 gusun duxon = نام آهنکی از

- میشود، مثلاً ۱۰۰ تا (بیشتر یا کمتر) را دسته کرده و یک «گاله» گویند- چون اسب راس و سگ قلاده و غیره، «قس؛ گاله در برهان»
 gɑli = گیاهی است که در کنار استخرها و زمینهای مخصوصی میروید و آنرا برای پوشش بام خانهها و حصیر استفاده میکنند
 gɑv gũ = پهن گاو- و کنایه از چیزهای بی ارزش
 gɑy-e galɑf = گاه گاه
 gɑd gɑdɑs = صدائی که مرغ بعد از تخم گذاشتن میکند در زبان اوستایی «kahrkatɑs» آمده، (رک؛ فرهنگ گیلکی- ستوده)
 gɑrd = گرد- دایره ای
 gɑrd-ə pɑca = چهارزانو
 gɑrd-ə pɑca ništən = چهارزانو نشستن
 gɑrda biʒ = ماهی که آنرا بشکل دایره در آورده و در دیگی گذاشته و کاملاً در روی اجاق برشته شود
 gɑrd-ə gitən = جمع کردن- فراهم آوردن
 gɑrza = موش، «رک؛ برهان ذیل : «گرزه»
 gɑrzɑ lũla = بچه موش
 gɑrkan dɑr = درخت گردو
 gɑrkan kəbɑb = خورشی است که بامغز گردو میسازند
 gəɪ-ə sib = سیب زمینی
 gəɪ-ə sari = خانه هاییکه روی زمین سازند برخلاف «گرسی بلند»

gor gor = اسم صوت، صدای اشتعال آتش =

- و بمعنی کسیکه کارها بر مرادش باشد ،
«قس: گور گور در برهان»

gôliya = قیل و قال

gôn = گون - کتیرا - بوته‌ای است که در مناطق کوهستانی می‌روید

göIü = گلو - حلق - و بمعنی راهیکه گاوها با شاخ‌هایشان در پرچین‌ها می‌کنند

gö gâl = سرگین گردان - جعل - صفت =
افراد پست (در مورد تحقیر و تمسخر)،
«رك: برهان ذیل: گوسال»

gij = صدمه‌ایکه بر سر کسی وارد -
می‌آورند و او را از حالت طبیعی بدر می‌برد -
گردش سر - دوا سر - و بمعنی مایه‌ای که
برای تبدیل شیر به ماست بکار می‌برند

gijik = منگوله‌ای از پنبه که در قسمت
حاشیه دستمال می‌گذارند و یا از
خود دستمال تارهای نخی را در حاشیه
آویزان می‌کنند

gijgilê = غلغلک - فشار یا ماشی که در
پهلوی با بغل کسی وارد کردن برای اینکه
آن شخص بخنده بیفتد

gir kin = ناهمواری روی چوبها که هنوز
رنده نخورده است

girmon = بر آمدن زیر بغل یا کشاله =
ران، هنگامیکه بدست یا پا آسیبی رسیده
باشد مشروط بر اینکه با یک پا راه برود
پرنده ایست حلال گوشت =

gis burida = گیس بریده - کنایه از
بی‌حیا و نسبت بد دادن به زنی است

gişil = شلتوکی که در «امیرکنکای»
ماشین برنجکوبی مقداری از پوست آنرا

موسیقی محلی

آلت شنیدن - و نیز بمعنی گوشه =
guš و زاویه

گوشت کوب - چوبیکه =
gušt-θ kuton روی آن گوشت را خرد می‌کنند

منتظر =
guš bzung

کلاه گوش =
guš kulâ

ظرفی است که آنرا =
guš gölü بشکل گوش تراشیده اند و در موقع درد گلو
در آن آب ریخته و نیت می‌کنند و می‌خورند
تا معالجه شوند

بدگفتن - گفتن =
guftâra gudêñ مردم از ثروت و یا از شجاعت کسی که
باعث ورشکست و بیماریش شدن او میشود
کوزه ، «رك: برهان ذیل:»

گوله ، «وقس: برهان ذیل: غلک»
gulôna = قلاده‌ای که بگردن گاو
می‌بندند - و کنایه از درمضيقه و تنگنا واقع
شدن

منگوله‌ای است از پنج پشمی =
gulma یا ابر پشمی که در بند جوراب و یا در سر
بند شلوار قرار میدهند

چائیکه بارویهم =
gul ganêsêñ انباشتن سرخ شود و بر اثر همین گرمی
رنگ سبز آن به قهوه‌ای بدل گردد

قسمت بر آمدگی نوك =
gul mâsi آلت الاغ و اسب و نظایر آن

گنبد - قبه ، «رك: برهان
gumbaz = ذیل: گنبد»

نوعی روئیدنی با اندازه ۲ متر =
gorus (اندکی بیشتر یا کمتر) که از آن نوعی
چارو بنام «gurus târu» می‌سازند

می گذارند تا شکاف روی هم نیاید و زودتر
بریده شود

بطور اعم بمعنی ریسمان = lâfənd
است و انواع مختلف دارد مثلاً
büzme-lâfənd (ریسمانی که از موی
بز می یافتند)

kol lâfənd = ریسمانی که از پوست
شاخه های درخت «کول» یافتند

kanəf lâfənd = ریسمانی که از
«کنف» می یافتند و غیره

lâfənd bâz = کسیکه در مجالس
چش و سرور روی ریسمان راه می رود و
کارهای اعجاب انگیزی میکند

طبق بزرگ چوبینی که لبه هایش = lâk
بالا آمده باشد و در آن جای مالش می دهند
و آرد خمیر کنند، «رک، برهان ذیل: لاک»

دختر = lâku

کسیکه از شدت فریاد و = lâ lâ šu
فغان صدایش گرفته شود (بیشتر در مورد
بچه گفته میشود)

سیل بزرگ، «رک، برهان = lâhiz
ذیل: لاختیز»

هیزم تو خالی و فرص = labar

لوند، بی نام و تنگ، = laband
«رک، برهان ذیل: لوند»

جاده ماشین رو = lab-ə xat

نوعی دیگ سرگشاد، «رک، = labi
لوید، در برهان قاطع»

نوعی گوشت حیوانات که سفت = lapəs
نیاشد

موج- موج رودخانه و غیره = lapək

زمین دارای لای و لجن و = lappa

جدا بکنند، آنرا «گیشیل» گویند

رقصیدن- پایکوبی = gilār voštən
و دست افشانی نمودن

کسیکه گوشه های بزرگ = gilim guš
و جلو آمده دارد

طب مجلی- تجویز = gil-ə tajruba
دوای قدیمی

شلوگ = gil-ə jo

باقلای معمولی که به = gil bāqla
pulôm-e bāqla نیز موسوم است

اسم صوت- آواز بز هنگامیکه = giyāra
گوشش را گاز بگیرند

ل

لحاف بطور اعم- و بمعنی دفعه - = lâ
کرت، مثل: «پنج لا» یعنی «پنج دفعه»- و
نیز بمعنی سیل و سیلاب

معنی عوعوی سگ- و = lâb.lāv
نیز کنایه از حرفهای بی اساس

بی بند و بار و بی چیز و نیز سنگستان = lât
مکانیکه قبلاً مسیر رودخانه بوده و بعد
رود بطرف دیگر برگشته و آنجا با سنگ
و شن باقی مانده است

رنگ- نقش = lâc

نقوش جوراب و = lâc-ə langar
غیره

یکنوع نان، خمیر آرد در = lâsu non
در دیگی ریخته و روی آتش می پزند بعد
آنرا بشکل تقریباً لواش در آورده و
می خورند

چوبیکه در شکاف چوب یا درختیکه = lâš
مشغول بریدن و اره کسردن آن هستند

- laš = لاشه حیوانات- ونیز بمعنی تنبل =
و بیکاره
- laš ga = کشتارگاه- سلاخ خانه
- laŷ = تخم مرغ فاسد، «رک: برهان ذیل:»
«لغ»
- laŷad do muj = اامال- زیر یا گرفتن =
چیزی
- lak = کناره - کناره رودخانه و غیره-
ساحل
- lakanda = حیوان از کار افتاده و
خسته شده
- lakāta = پیر و از کار افتاده
ونیز نوعی از چادر شب
- lakka = نشانه- علامت - قسمتی از
زمین
- lal = پشه
- lala = لوله- لوله چراغ و غیره ونیز =
بمعنی «فی» و کسیکه مواظب بچهها است
- lalā jār = نیستان- نیزار - زمینکه
در آن نی میروید و برای پوشاندن بام
خانهها مورد استعمال دارد. و کنایه از
مکان بی ثمر- شوره زار
- lalā būdüm = نوعی برنج پست
- lalā par = گیاهی است، ساقه نازکی
دارد و طولش باندازه ۱ متر (اندکی بیشتر
یا کمتر) میرسد، دانههایی دارد در کنار
جوبها و رودها و همچنین کنار مزرعه برنج
میروید، گاوآن از آن تغذیه میکنند
- lalā parda = حصار و پرچینی که
بانی میکنند
- lalik = نوعی درخت- گرات
بقیه دارد

- زمینکه سفت نیست و هر که برود در آن
فرورود
- lat = تخته ای که روی بامها جهت
جلوگیری از نفوذ باران باطاق میکنند
ونیز بمعنی آثمی است که کشاورز زمین
شخم کرده را بوسیله آن نرم و هموار
میکند
- latta = پارچه کهنه ای است که با آن
سطح خانهها را می شویند
- lata = رمه- گاو و گوسفند را گویند- و
بمعنی لخت و پاره، «قس: برهان ذیل:
لت»
- lat pürük = تکه های کوچک و ریز =
تخته هاییکه بوسیله آنها بام خانهها را
می پوشانند
- laja = دسته های گندم
- lacar = صفت اشخاص شکمو
- lacari = لچر بودن هر خوراکی را
دیدن و آهنگ خوردن آن نمودن
- lacik = روسری کوچک
- laxša = لریزه- تکان
- laxša gudən = تکان خوردن- حرکت
نمودن، لرزیدن، «رک: برهان ذیل: لخشه
و لخشیدن»
- laxθš = لقی ضد محکم، «قس: برهان
ذیل: لخشک و لخشه»
- lar = لاغر و ضعیف، «رک: برهان ذیل:»
لر
- larda = زمینگی که بر اثر بارندگی و
زلزله ترک برداشته و ویران شده باشد
- las = ناتوان- سست - شل و بی رمق =
«قس: برهان ذیل: لمس»